

در این شماره:



- آتش به اختیار
- تعدیل حجاب یا لغو حجاب؟
- موسیقی زنان در ایران
- شاپرک کوچک
- شعله پاکروان
- باز هم تجاوز

آتش به اختیار

سرمقاله

بود. اینکه آرمان‌ها و مطالباتشان را خارج از نهادهای رسمی و دولتی پیگیری کنند. تا پیش از این انواع و اقسام نیروهای نظامی وابسته به دولت به اشکال مختلف، مردم را کنترل می‌کردند. کمیته‌های دهه ۶۰، حجاب زنان، مهمانی‌های مختلط و حتی فیلم‌هایی که مردم می‌دیدند را کنترل می‌کرد. در دهه ۸۰ و ۹۰ تبدیل به گشت ارشاد و گشت امنیت اجتماعی شدند. اما در تمام این سال‌ها نیروهایی هم بودند که در اتفاقات مختلفی دست داشتند. قتل‌های زنجیره‌ای، حوادث کوی دانشگاه، اسیدپاشی به زنان، حمله به سفارت‌ها، درگیر شدن با مردم تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، نمونه‌هایی از این اتفاقات است. این نیروها از سوی حکومت، خودسر نامیده می‌شدند ولی در واقع خودسر نبودند و در خفا از درون حکومت دستور می‌گرفتند و هدایت می‌شدند. حالا قرار است همه این کارها و هر آرمان و مطالبه‌ای را که هر کس داشته باشد، در هر کجا انجام دهد. این یعنی آتش به اختیار. یعنی، هر کسی که هر چیزی را با عینک نظام، ناهنجاری ببیند می‌تواند به هر شکل عکس‌العمل نشان بدهد. دقیقاً به هر شکل. چون آتش معنای خاصی دارد. آتش به اختیار نه خط و نشان کشیدن، که اعلان عریان دور جدیدی از ارعاب و سرکوب مردم است. اعلان جنگ است به همه قشرهای مردم. به کارگران که اعتصاب و اعتراض نکنند. به معلم‌ها که تجمع نکنند. به فعالین سیاسی و دانشجویی که ساکت بنشینند، به مردم که سرشان را پایین بیندازند و گوش‌ها و چشم‌هایشان را ببندند. آتش به اختیار قرار است در مقابل هر شکل از مخالفت و اعتراض در هر سطحی قرار بگیرد. ارادل و اوباش واقعی همین کسانی هستند که قرار است آتش به اختیار باشند نه کسانی که حکومت آن‌ها را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن دستگیر می‌کند و در خیابان می‌چرخاند و بعضاً اعدام می‌کند. آن‌ها قربانیان جامعه‌ای هستند که جمهوری اسلامی برایشان ساخته است.

در مرکز این حمله زنان هستند که تضاد آن‌ها با حکومت در طول چهار دهه هیچ‌گاه کم‌رنگ نشد و با پتانسیل‌ترین قشری از جامعه هستند که هر لحظه ممکن است شورش و اعتراض کنند و حکومت به خوبی به این امر واقف است. پوشش زنان مهم‌ترین نقطه ضعف و مرکز حملات همیشگی حکومت بوده است. در دو ماه گذشته با آغاز فصل گرما و شروع ماه رمضان، داد و فغان امام جمعه‌ها و بقیه بلند شد که بی‌حجابی بیداد می‌کند و حجب و حیا خدشه‌دار شده است. جلسات متعدد گذاشتند که چطور با بدحجابی مقابله کنند. مکارم شیرازی، از مراجع تقلید قم، پیش از این گفته بود که باید با موج ضد حجاب مقابله شود، زیرا حجاب یک مسئله سرنوشت‌ساز و مهم است و امروز جنبه سیاسی، مبارزاتی و دهن‌کجی به نظام نیز پیدا کرده است. فرمانده نیروی انتظامی تهران در تابستان سال گذشته گفت: «وضعیت فعلی حجاب و عفاف زیننده جامعه اسلامی نیست و با رصد وضعیت حجاب طی ۱۵ سال خیر به این نتیجه می‌رسیم که به تدریج وضعیت بدتر شده است.» این سخنان نشان از این دارد که اکثریت زنان جامعه باحجاب اجباری مخالف‌اند و این مخالفت را در شکل پوشش خود نشان می‌دهند. مدیرکل فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در روز چهارشنبه،

در روز چهارشنبه، ۱۷ خرداد، بعد از حمله مسلحانه به مجلس و قبر خمینی، در سخنرانی خامنه‌ای با دانشجویانی که آن‌ها را «افسران جنگ نرم» نامید، فرمان آتش به اختیار صادر شد. بر این مبنا که هرگاه فرماندهی مرکزی دچار اختلال شد شما آتش به اختیار هستید.

منظور از فرماندهی مرکزی، دولت است و این سخنان نشان از شکاف‌های عمیق درون حکومت دارد. خامنه‌ای، این گونه، آتوریت و قدرت خود را به دولت و جناح اصلاح طلب نشان داد. اما تفاسیر مختلفی از سخنان او شد. اصولگرایان، آن را اقدام خودجوش فرهنگی معنا کردند نه اعمال خودسرانه و همچنین، پیگیری آرمان‌ها و مطالبات، خارج از محدوده‌ها و حصارهای ارگان‌ها و نهادهای دولتی، رسمی و حکومتی دانستند. خارج از دایره حکومت نیز این فرمان، تشویق به خشونت فراقانونی تفسیر شد.

برای خیلی از مردم، اعم از اقشار عادی و روشنفکران، شکاف درون نظام معنایی ندارد و این حکومت را همچنان یکدست و یکپارچه می‌دانند و به همین دلیل این قبیل دعوای لفظی را بازی زرگری می‌دانند. مردم آن قدر دروغ شنیده و دیده‌اند که دیگر نمی‌توانند تحلیل کنند چه چیزی حقیقت دارد و چه چیزی دروغ است. اما، شکاف و اختلافات درونی، واقعی و جدی است. دعوای اصلی درون قدرت به اختلاف بر سر روابط خارجی برمی‌گردد. اینکه به چه شکل باید این روابط تنظیم شود تا بقای حکومت را تضمین کند. تغییر رفتار قدرت‌های خارجی و جنگ‌ها و اتفاقات مختلفی که هر روز در دنیا رخ می‌دهد، معادلات قدرت، جایگاه و موقعیت کشورها در دنیا و هر منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بالطبع باعث تغییر فکر و جناح‌بندی در داخل حکومت‌ها نیز می‌شود. اینکه امروز، روحانی و ناطق نوری در جناح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا قرار می‌گیرند و مطهری اصولگرا منتقد نظام می‌شود، ناشی از این اتفاقات است. اما جرقه این اختلافات، دامن‌گیر مسائل داخلی هم می‌شود. هر زمان که روابط خارجی نظام دچار بحران می‌شود، فشارها و سرکوب‌های داخلی تشدید می‌شود. چون باید همه توان و قوایشان را صرف مسائل خارجی کنند و به همین دلیل نمی‌خواهند در داخل دغدغه‌ای داشته باشند و غافلگیر اعتراضات مردمی شوند. تضادهای شدید با آمریکا، به خصوص بعد از ترامپ، عربستان و ماجرای یمن، درگیری در جنگ سوریه و در انتها حمله گروهی منتسب به داعش، از جمله این بحران‌ها است.

فرمان آتش به اختیار به مسائل داخلی مربوط است و چالش‌هایی که حکومت با آن‌ها روبروست. اما تفاسیری که از این عبارت در خارج از حکومت شد صحیح واقعی نبود. خشونت فراقانونی صحیح نیست، چون خود قانون خشونت‌آمیز است. قانونی که مبنایش مذهب است، قصاص و سنگسار و اعدام و شلاق را در بردارد، قانونی که در آن، زن، برده مردان جامعه است، مخالفانش را محارب و مفسد فی‌الارض می‌داند، قانونی که حجاب در آن اجباری است، ایدئولوژی رسمی دارد و آن را به مردم تحمیل می‌کند، سراسر خشونت است. بنابراین، قانون در جمهوری اسلامی تجلی خشونت است و همه راه‌های خشونت را باز گذاشته است. تفاسیری که اصولگرایان از این حکم دادند صحیح‌تر

تعدیل حجاب یا لغو حجاب اجباری؟

روشنک مینو

بیست و یکم تیرماه، آغاز هفته عفاف و حجاب است. اما امر به معروف و نهی از منکر که از ارکان! ماه رمضان است از یک سو و اوضاع نابسامان اجتماعی که ناشی از ساختار به غایت ستمگرانه و فلاکت‌بار این حاکمیت است و در نتیجه‌ی آن اعتراضات اجتماعی از هر دریچه‌ای خود را آشکار می‌سازد از سوی دیگر، به دولت تدبیر و امید اجازه نداد تا حداقل یک ماه بعد از انتخابات به نمایش آزادی‌های ناشی از فیگور اصلاح‌طلبانه‌ی! خود ادامه دهد. از امامان جمعه تا مجریان برنامه‌های زمان افطار و آیت‌الله‌های رنگ و وارنگ آن برنامه‌ها و اقدامات مختلف درباره‌ی نوع لباس زنان در ارگان‌های دولتی (مدل جدید لباس پرستاران)، همه جا از در و دیوار جامعه سخنان مختلف درباره حجاب به گوش می‌رسد. بی‌شک خیلی از افراد مثل من در زمان تبلیغات انتخاباتی، از مدافعان شرکت در انتخابات و رأی دادن به روحانی شنیدیم که «اگر رئیسی بشه همه باید چادر سر کنیم، پس به روحانی رأی بدید که رئیسی رأی نیاره!» الان که روحانی انتخاب شد، الان که اصلاح‌طلب‌ها در مجلس هستند، الان گشت ارشاد نداریم اما بمباران ایدئولوژیک نظام در رسانه‌ها، مدارس و ارگان‌ها، افراد جامعه به ویژه زنان را به ابزاری برای تقویت نظام بدل می‌کند. حجاب برای نظام جمهوری اسلامی تنها عمل به یک وظیفه دینی نیست. حجاب یک رکن اساسی برای این نظام است. دولت‌ها از حجاب به عنوان یک اسلحه ایدئولوژیک برای تقویت حاکمیت خود بهره می‌برند و هنگامی که زنان از حجاب استفاده می‌کنند، در اکثر موارد بدون آنکه آگاه باشند، قدرت طبقات حاکم را تقویت می‌کنند، حجاب وسیله‌ای است برای عادت کردن زنان به مطیع بودن. مطیع مردان خانواده، جامعه و حکومت. برای تثبیت مناسبات قدرت است. برای اینکه مشخص باشد که چه کسی



سوم خردادماه امسال اعلام کرد، ۱۰ استان ایران خط قرمز حجاب را رد کرده‌اند و این را زنگ خطری برای جامعه طلاب و روحانیت در جمهوری اسلامی دانست. این در حالی است که هر ساله نهادهای مختلف بودجه زیادی را صرف اجرای قانون حجاب اجباری از طرق برنامه‌های مختلف می‌کنند. مثل نمایشگاه‌های حجاب، تولید چادرهای ملی، آیین چادر گذاری در مدارس، طرح ملی خوش حجابی، گشت ارشاد و ...

سال گذشته هم طرح گشت‌های نامحسوس برای مقابله با بدحجابی و جرائم مختلف راه‌اندازی شد که با مخالفت‌های زیادی روبرو شد اما در مقابل علی خامنه‌ای از فرماندهان نیروی انتظامی خواست که در اجرای طرح‌های مربوط به حجاب اجباری به مخالفت افراد یا فضاسازی‌های رسانه‌ای توجه نکنند و کار خود را پیش ببرند. حجاب، فشرده تضاد نظام جمهوری اسلامی با زنان است اما به هر طریقی قرار است با زنان مقابله کنند و آن‌ها را کنترل کنند. با ورودشان به استادیوم‌های ورزشی، با شادی‌های خیابانی، با تصمیم‌گیری در زاد و ولدشان، با بومی‌گزینی و تفکیک جنسیتی در دانشگاه، با زودتر بازنشسته کردنشان و با هزار و یک چیز دیگر.

فرمان آتش به اختیار یک بار دیگر نشان داد که حاکمیت چقدر در سرکوب و کنترل مردم و در بعد مسئله زنان در عقب راندن، خفقان، زن‌ستیزی و برده کردن آنان و پروژه‌ای که از سال ۵۷ آن را آغاز کرد و به اشکال مختلفی ادامه داد، مضموم و مرتجع است و همچنین نشان داد که سرنوشت زنان چه راه سخت و پرتلاطمی را در مبارزه برای رهایی در پیش دارد و بیشتر از همیشه پرننگی مهر سیاسی بودن مسئله زنان خود را نشان داد. این فرمان یک بار دیگر در گوش همه آن‌هایی که مسئله زنان را فرهنگی می‌دانند فریاد زد که سیاسی است و از مجرای بالاترین سطوح قدرت می‌گذرد. هر چقدر سعی کنید از خودتان شروع کنید و فرهنگتان را درست کنید، روابط قدرت خال جدیدی را برایتان رو می‌کند. جامعه امروز ما نتیجه شکست انقلاب ۵۷ است. نتیجه قدرت گرفتن فرصت‌طلبانی است که با کمک کشورهای غربی سوار بر موج مبارزات مردم شدند و با سرکوب و اعدام هزاران نفر از کسانی که خواهان جامعه‌ای متفاوت بودند خود را تثبیت کردند. همان کشورها امروز به شیوه‌های دیگری سعی می‌کنند که سرنوشت مردم را عوض کنند و برایشان تصمیم بگیرند. اما ما نباید تسلیم تصمیمات آن‌ها شویم. چرا که نتیجه عملکرد آن‌ها را در زندگی زنان عراق، افغانستان، مصر، لیبی و سوریه می‌بینیم. یک‌بار هم که در سال ۵۷ بنیادگراترین کشور منطقه خاورمیانه را در دامن مردم ایران گذاشتند. جامعه‌ای که ما می‌خواهیم متفاوت از چیزی است که آن‌ها می‌خواهند برایمان رقم بزنند. جامعه‌ای که انسان‌ها و زنان، به عنوان نیمی از جمعیت دنیا در آن آزاد باشند، خرافه و زور و مذهب حاکم نباشد، هیچ کس مالک و صاحب کس دیگری نباشد، هیچ جنسیت، نژاد و طبقه‌ای بر دیگری برتری نداشته باشد. ما یک‌بار دیگر اجازه نخواهیم داد که جهنم دیگری را برایمان رقم بزنند. این امر مستلزم آگاهی و بیدار شدن است. رهبری و آلترناتیو، مهم‌ترین فاکتور هر مبارزه‌ای است. بدون آن و خودبه‌خودی و تک‌به‌تک و مبارزات خاموش راه را برای فرصت‌طلبان داخلی و خارجی باز خواهیم کرد. آگاهی انقلابی ما و اتحادمان نیرویی قدرتمند برای مقابله با دولت دینی و مردسالار خواهد بود و رهایی ما می‌تواند نویدبخش رهایی زنان دنیا و همه بشریت باشد. §

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ
یا او سر ما به دار سازد آونگ

خواهد پذیرفت. حاکمیتی که امامان جمعه‌اش، کسانی که نماینده‌ی رهبر و ولی امر مسلمین جهان! هستند، نماد مبارزاتی زنان را نمادی برای روسپیگری می‌دانند و بارها در نطق‌های گوناگون انواع ستم بر زنان را جایز دانسته و اقدامات خلاف آن را تقبیح می‌نمایند، نمی‌توانند حجاب اجباری را لغو کنند مگر آنکه خودشان نیز محو شوند. به عبارتی لغو حجاب اجباری در این نظام مساوی با کندن گور نظام است و این ساختار با دستان خود گورش را خواهد کند. حال باید پرسید که آیا کمپین چهارشنبه‌های بدون اجبار به دنبال سرنگونی نظام است یا مثل همیشه توهم دارد که از قلب اصلاحات نمایی حکومت دینی، رهایی زنان از حجاب اجباری را رقم بزند؟

اقداماتی که مبتنی بر واقعیات عینی نباشد و با توهمات غیرواقعی ساخته و پرداخته شود، محکوم به شکست خواهد بود. لغو حجاب اجباری در جامعه‌ی ایران که تحت حاکمیت نظام جمهوری اسلامی است، تنها از طریق تحقق انقلابی که تمامی مظاهر ستم را لغو نماید، امکان‌پذیر است. انقلابی که دین را از دولت جدا کند تا حاکمیت نتواند با ابزار دین ستم بر افراد جامعه را تقویت کند. انقلابی که تضاد میان زنان و مردان را کاهش دهد تا زنان برای مصونیت از آزارهای مردسالارانه تن به اسارت حجاب ندهند و خود را تحقیر نسازند. انقلابی که آموزش ایدئولوژیک را به آموزش علمی بدل کند تا زنان و مردان به عنوان موجودات زنده و دارای حقوق برابر انسانی درک شوند و هیچ فردی تحت تملک انسان دیگر قرار نگیرد و به بردگی کشیده نشود.

برای تحقق این انقلاب می‌توان نماد مشترک داشت، می‌توان و باید تبلیغ و ترویج کرد اما نباید در همین سطح باقی بمانیم، برای تحقق این انقلاب باید متشکل شویم و با ارکان این ساختار به شکل بنیادی مبارزه‌ای را سازمان دهیم که تمام مظاهر ستمگری از آن رخت برنند. برای تحقق این انقلاب باید ریشه‌های ستم بر زن را به میان افراد جامعه ببریم، باید آگاهی انقلابی را مطالعه و نشر دهیم و برای یک مبارزه حقیقی و علمی، دست در دست هم دهیم و بساط ظلم را ریشه‌کن سازیم. **س**

حاکم است و چه کسی محکوم. همین اصل باعث می‌شود که هر زمان ساختار حاکمیت دچار بحران شد، بیش از پیش مسئله‌ی حجاب را پررنگ کنند. در میان افرادی که حجاب بر سر می‌گذارند و ناخواسته پایه‌های نظام را تقویت می‌کنند، می‌شنویم که حجاب باعث «مصونیت ما در مقابل نگاه‌های هرزه در جامعه است»، «باحجاب بیشتر به ما احترام می‌گذارند» و عقایدی مشابه با این موارد که مرا به یاد خاطره‌ای می‌اندازد که توسط یکی از فعالین چپ در سال‌های آغازین بعد از انقلاب نوشته شده بود. او و دوستانش برای آنکه کمتر مورد آسیب سپاهی‌ها قرار بگیرند و بیشتر مقبولیت عامه کسب کنند در زمانی که هنوز حجاب اجباری عمومیت نیافته بود، حجاب بر سر می‌کردند و با این اقدام ناخواسته دنبال‌هرو و تثبیت‌کننده مناسبات قدرت شدند، آیا اگر این فعالین سیاسی در جهت آگاه کردن زنان تلاش می‌کردند و به افشاگری در رابطه با دلایل اهمیت حجاب اجباری زنان برای حکومت و اهمیت مبارزه واقعی و قاطع زنان در برابر این موضوع می‌پرداختند بهتر از این نبود تا بتوانند روزنامه‌های خود را به افراد بفروشدند و به موفقیت‌های لحظه‌ای دل ببندند؟ شکل امروزی دل بستن به خواسته‌های لحظه‌ای این بار پس از آزادی‌های یواشکی، چهارشنبه‌های بدون اجبار یا چهارشنبه‌های سفید است. این بار اصلاح‌طلبان هستند که به جای آگاهی دادن به افراد جامعه، با دلخوش کردن افراد به استفاده از یک نماد و ارسال فیلم و عکس، سعی می‌کنند کم هزینه‌ترین روش و بی‌نتیجه‌ترین اقدام برای مبارزه باحجاب اجباری را ترویج کنند. استفاده از نمادی مشترک که اتحاد خیل عظیمی از افراد جامعه را در تقابل با واقعیتی عینی نشان دهد، لازم است. اما این حرکت نباید در جای خود باقی مانده و هدف و دورنمای آن به عکس‌های شبکه‌های اجتماعی محدود بماند. آیا آغازگران این کمپین خواهان لغو حجاب اجباری هستند؟ آیا در ساختار حکومت دینی ایران و با وجود حاکمیت جمهوری اسلامی می‌توان از پوشش آزاد سخن گفت؟ حاکمیتی که پس از نشستن بر سریر قدرت اولین قانون وضع شده‌اش حجاب اجباری است، هیچ‌گاه لغو حجاب اجباری را

موسیقی زنان در ایران

ش. سرافراز

خویش قرار می‌دادند. در دربار قاجار، پادشاهان این عصر در ادامه راه و رسم پیشینیان خود، موسیقی را به صورت عنصری از زندگانی دربار درآورده بودند و این هنر در دربار آنان ارج و اعتبار خاصی داشت. بدین ترتیب موسیقی نه تنها در جشن‌ها و میهمانی‌های رسمی نواخته می‌شد، بلکه در زندگانی روزمره آنان نیز همواره حضور داشت؛ چنان که حتی هنگام خوابیدن و غذا خوردن و سوارکاری نیز از شنیدن آن نمی‌آسودند.

از جمله شاهانی که آرامش و آسایش زندگی‌اش منوط به شنیدن شعر و موسیقی شده بود، بنیان‌گذار سلسله قاجار آغامحمدخان است که عادت داشت هنگام خوابیدن نقالی برای او شاهنامه بخواند و چنان که در تاریخ عضدی آمده است «او خود هرگاه سرخوش و سرحال بود، دوتار می‌نواخت» درباره ناصرالدین شاه هم روایتی مشابه مطرح است چنان که می‌گویند اتاق خواب او دارای چهار در بود که یکی از آن‌ها به اتاق رامشگران باز می‌شد و او عادت داشت هنگام خوابیدن به نوای ساز گوش کند.

معیرالممالک در کتاب «یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» در این باره می‌نویسد: «عمله طرب خاصه مانند سرورالملک (نوازنده سنتور) و آقا غلامحسین (نوازنده تار) و اسماعیل‌خان (کمانچه کش) هر کدام به نوبت برای شاه می‌نواختند تا اینکه او به خواب می‌رفت و زمانی از نواختن باز می‌ایستادند که دیگر نشانی از بیداری در او نمی‌دیدند.» گویا در این لحظات، سرورالملک چون می‌دید خواب اندک اندک بر شاه چیره می‌شود،

در طول تاریخ ایران، جز در دوره ساسانی که اوج شکوفایی هنر موسیقی بوده است در دیگر اعصار تاریخی همواره موسیقی هنری بوده است که به طور خاص درگیر منازعات مذهبی بوده است. در این میان زنان وضعیت بغرنج‌تری داشته و دارند. اگر به موزاییک‌های دوره ساسانی و نیز ظروف به جا مانده از این دوران نگاهی بیندازیم به وضوح حضور زنان را در قالب نوازنده و رامشگر به کرات شاهد هستیم.

اما در دوران‌های مختلف چه بر سر این هنر آمد که در برهه‌های خنیاں گران زن به کلی از عرصه تاریخ این هنر حذف شدند!

حقیقت آن است که ما تنها مختصر اطلاعاتی که در مورد موسیقی زنان داریم به عهد ناصری و قاجار بر می‌گردد. با ورود اسلام به این جغرافیای عالم، زنان کاملاً به پستوها رانده شدند و راه دریافت هر گونه دستاوردهای فرهیختگی اعم از علم و هنر بر ای قرن‌ها بر روی آن‌ها بسته شد. دکتر رضا دهقانی چندی پیش کتابی به نام «تاریخ مردم ایران در دوره قاجار» را تألیف می‌کند که بنگاه نشر و ترجمه کتاب پارسه عهد دار نشر آن گردید که بخشی از این کتاب روایتگر حیات موسیقی در بین زنان دربار است.

در دربارهای پادشاهان ایران، از پیش از اسلام تا اوایل قرن بیستم، موسیقی همواره جایگاه ارجمندی داشته است. شاهان و شاهزادگان ایرانی همیشه بهترین نوازندگان و رامشگران را به خدمت می‌گرفتند و آنان را تحت حمایت

صبح آقا محمدرضا و رجبعلی خان و چالانچی خان، از دیگر مغنیان مشهور آن زمان به دربار می‌آمدند تا به استاد مینا و استاد زهره تعلیم موسیقی بدهند. «پوشش زنان نیز هنگام آموزش پذیری در نوع خود جالب است که عضدی می‌گوید: «به جز صورت هیچ چیز آنان پیدا و نمایان نبود. «علاوه بر اینکه «خواجه‌ها نیز در کلاس‌های آنان حضور داشتند.»

روال کار این‌گونه بود که این دو استاد زن، پس از پایان دوره آموزش، آموخته‌های خود را به دسته‌های خویش تعلیم می‌دادند و از آنان نیز موسیقی‌دانانی چون خویش تربیت می‌کردند. اما جز این‌ها افراد دیگری هم در فرآیند آموختن موسیقی زنان دخیل بودند و از آن جمله زنان متنفذ دربار. روایتی هست که می‌گویند ناصرالدین شاه یک بار از مادر دامادش، ماه‌نساء خانم، درخواست می‌کند که دوازده دختر زیباروی حاضر کند و آنان را به «عمله طرب» بسپارد تا انواع سازها و آوازها و رقص‌ها را بیاموزند و پس از آموزش کامل به اندرون فرستاده شوند. (ص ۲۷۹)

بنا به روایت معیرالممالک، دوره آموزش این دختران دو سال طول کشید و روزی که در حضور شاه برای نخستین بار هنرنمایی کردند، شاه هنرنمایی آنان را بسیار پسندید و به پاس تعلیم این دختران به ماه‌نساء خانم یک انگشتری هدیه داد

هراس اهل موسیقی از «مطرب» خواننده شدن

همچنان که گفته شد، موسیقی‌دانان و نوازندگان ایرانی جایگاه اجتماعی خوبی نداشتند و این بیش از هر چیز ناشی از جایگاه موسیقی در فرهنگ اسلامی بود. هر چند قرآن هنر موسیقی را یکسره منع نکرده است، اما پیامبر اسلام و سپس اصحاب او همواره کوشیده‌اند تا روح آدمی را از گزند آنچه لذت‌های ممنوع (ملاهی) خوانده می‌شود یعنی «شراب و زن و آواز» در امان نگاه دارند. این چنین است که در بیشتر احادیث موسیقی را به چیز دیگری (عمدتاً ممنوع و ناپسند) ربط داده‌اند و هرگز از آن به صورت مجرد یعنی در مقام موسیقی بررسی نکرده‌اند. (ص ۲۷۹)

بدین ترتیب از قدیم‌الایام و پس از ورود اسلام به ایران در فرهنگ عامه نوعی نگاه منفی نسبت به موسیقی وجود داشت که باعث می‌شد موسیقی‌دانان همواره نگران باشند مبادا به واسطه کارشان «مطرب» شناخته شوند که مطربان همیشه در جامعه ایران جایگاهی پست داشته‌اند. چنین بود که در

دستمالی به روی سنتور پهن می‌کرد تا نوای ساز ملایم‌تر به گوش شاه برسد. اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات دربار ناصری، نیز در خاطرات خود با اشاره به ۱۵ سال آخر عمر ناصرالدین شاه می‌نویسد: «عمله طرب، بیشتر اوقات به هنگام صرف غذا حضور داشتند و برای شاه می‌نواختند، به ویژه هنگام پختن آش سالانه.» اشاره او به مراسمی است که در عصر ناصری هر سال یک بار برگزار می‌شد و بدین ترتیب بود که در حضور شاه آشی می‌پختند و رسم بر این بوده که وزیران و رجال دربار همگی در پاک کردن سبزی و حبوبات و پختن آش شرکت کنند. به گفته اعتمادالسلطنه در این مراسم همیشه چند تن از خواص نوازندگان حاضر بودند و در کنار وزیران و رجال دربار بر سر سفره می‌نشستند. (ص ۲۷۶)

زنان دربار قاجار؛ از مجلس روضه‌خوانی تا بساط بزم آرای

جدا از موسیقی «عمله طرب» و نوازندگان مرد، موسیقی دیگری نیز در مجالس بزم شاه توسط زنان نواخته می‌شد. نقش زنان در دربار شاه یکی این بود که مجالس روضه‌خوانی ترتیب دهند و دیگر برگزاری برخی مجالس بزم بود که شاه مسئولیتش را بر عهده آنان گذاشته بود. برای مثال گل‌بخت خانم ترکمانی و کوچک‌خانم تبریزی که هر دو از زنان حرم حضرت خاقان (فتحعلی شاه) بودند، هر یک مسئولیت دسته‌ای از زنان نوازنده و رامشگر را بر عهده داشتند. در تاریخ عضدی از دو دسته زن یاد شده است که «عده هر کدام به پنجاه نفر می‌رسید» و مجهز به «تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و سنتورزن و چینی‌زن و ضرب‌گیر و خواننده و رقص» بودند. هر یک از این دسته‌ها سرده‌ای داشت که او را «استاد» می‌نامیدند. یکی از آنان استاد مینا بود و دیگری استاد زهره که هر دو به گفته عضدی، در علم موسیقی بی‌نظیر بودند.

این دو نفر گرچه در حرم زندگی می‌کردند، در زمره زنان شاه نبودند اما شاه «مقرری و موجب و همه اسباب تحمل به جهت آنان مقرر» کرده بود. دسته استاد مینا را به دست گل‌بخت‌خانم سپرده بودند و دسته استاد زهره را به دست کوچک‌خانم. این دو دسته همیشه با هم رقابت می‌کردند و چشم و هم‌چشمی آنان زبازند درباریان بود؛ چنان که وقتی در دربار میان دو نفر دشمنی برمی‌خاست، می‌گفتند: «مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه می‌نمایند.» در نقاشی‌های بازممانده از دوره فتحعلی شاه و محمدشاه، برخی از این زنان را تصویر کرده‌اند.

چنان که معیرالممالک روایت کرده، برخی از این زنان هنرمند در نهایت «به عقد شاه درمی‌آمدند و پس از چندی مادر شاهزاده‌ای می‌شدند.» بعضی از آنان هم که مزوج بودند، «شاه طلاقشان را می‌گرفت» و به عقد یکی از امرای دربار خود درمی‌آورد. این رسم در عصر ناصری هم رواج داشت و ناصرالدین‌شاه نیز نوازندگانی را که مقبول طبع او بودند به عقد خود درمی‌آورد. (ص ۲۷۷)

اما این زنان پرده‌نشین چگونه در فوت و فن موسیقی به درجه استادی رسیدند؟ عضدالدوله در کتابش روایت کرده است که «آموزش زنان را نوازندگان مرد نامدار عصر بر عهده داشتند و برای مثال، استاد مینا، شاگرد سهراب ارمنی اصفهانی و استاد زهره، شاگرد رستم یهودی شیرازی بود.» به گفته او «هر



شدت رونق می‌گیرد شاهد حضور زنان بسیاری هستیم. تا آن که به سال‌های دهه پنجاه می‌رسیم که زنانی چون پریسا و هنگامه اخوان و سیما بینا میراث دار موسیقی دستگامی ایران می‌شوند آن‌ها در جشن هنر شیراز به عنوان چهره‌هایی هنری مطرح می‌شوند که ناگهان بهمین شوم ۵۷ طومار موسیقی زنان را در هم می‌پیچید. خوانندگان پاپ از ایران می‌گریزند و زنانی که در عرصه‌های موسیقی ایرانی و فولکلور فعالیت می‌کردند به انزوا کشیده می‌شوند.

مهر ممنوعیت صددرصدی بر جبین موسیقی زنان زده می‌شود و تا امروز که نزدیک به چهل سال از آن می‌گذرد، همچنان موسیقی به طور عام و موسیقی زنان به طور خاص در هزارتوهای تحکیم‌های ایدئولوژیک به سختی خود را زنده نگاه داشته است.

حتی وقتی در اوایل انقلاب زنان به طور کلی از عرصه هنر موسیقی به کنار رانده می‌شوند از سوی موسیقی‌دانان مرد هم هیچ گونه اعتراضی با این حذف صورت نمی‌گیرد! ما هرگز در هیچ مصاحبه‌ای و گفتگویی شاهد آن نبودیم که موسیقی‌دانان مرد در این باره کلامی گفته باشند و این، باز هم نشان از تفکر، ایدئولوژی و فرهنگ ارتجاعی و مردسالارانه غالب در جامعه دارد که توسط حاکمیت تثبیت می‌شود.

اما فرهنگ و مصادیق آن چون هنر حکومت پذیر نیست و هیچ ایدئولوژی هر چند قدرتمند و دیکتاتور نمی‌تواند به نابودی مظاهر فرهیختگی کمر ببندد. شاید موفق شود برای مقطعی آن را کمرنگ سازد اما هنر باز راه خود را از مخفیگاه‌ها می‌گشاید و حضورش را بر جامعه می‌گستراند.

زنان در قالب همخوان کنار مردها بر روی صحنه‌ها حاضر می‌شدند. بازگشایی هنرستان موسیقی دختران و دانشکده هنر دانشگاه تهران در دهه هفتاد نقطه عطفی بود که دوباره به تربیت نسل دختران و زنان نوازنده پرداخته شود. تشیع، در طول تاریخ خود هرگز نتوانست موضوع روشنی نسبت به موسیقی اتخاذ کند و موسیقی‌دانان هرگز تکلیف خود را ندانستند.

با وجود تمام ممنوعیت‌ها موسیقی در بخش نوازندگی در بین زنان رشد کرد. حالا با نسلی از زنان مواجهه هستیم که نه تنها در ایران بلکه در دنیا دارای رتبه و منزلت خاصی هستند. مثل لیلی افشار نوازنده برجسته گیتار یا آذین موحد نوازنده برجسته فلوت یا فریمه قوام صدی نوازنده پیانو.

گروه‌هایی متشکل از بانوان شکل می‌گیرد و دریا دادور دعوت می‌شود تا در اپرای رستم و سهراب اثر چکنوازیان بخواند اما دوباره در چند سال اخیر، عرصه بر زنان موزیسین تنگ می‌شود. این بار آن‌ها حق ندارند در کنار مردان روی سن به نوازندگی و خوانندگی بپردازند و صدای زن حتی در حالت همخوانی با مردها نیز تکفیر می‌شود. معدود هنرمندانی مثل علی رهبری (رهبر ارکستر سمفونیک ایران) قادر به ابراز انتقاد هستند و در برنامه‌ای که از وی می‌خواهند نوازندگان زن را از ارکستر حذف نماید به کلی از اجرای آن برنامه صرف نظر می‌کنند یا گروه کامکارها که همواره خواهان حضور نوازندگان و خوانندگان زن در گروهشان هستند. دیگر اهالی موسیقی بارها به این سیاست تحقیرآمیز و ضد زن با هدف آن که اندک پرتو شمع موسیقی زنده بماند، لیبیک گفتند. نمونه‌اش را در اجرای گروه سالار عقیلی در تابستان سال ۹۴ در مشهد شاهدیم که از وی خواسته شد تا حریر شریعتمداری نوازنده دف در هنگام اجرا روی سن نرود!! و عقیلی به این موضوع تن درداد.

به مدد شبکه‌های اجتماعی زنان سعی می‌کنند این ممنوعیت را دور بزنند. از نوازندگی گرفته تا خوانندگی. اما اینجا هم حکومت نمی‌تواند حضور آن‌ها را برتابد. نمونه این برخورد با گروه ما ه بانو به سرپرستی مجید درخشانی بود که به ممنوع‌الخروجی وی و اعضای گروهش منجر شد

اما در این جغرافیای عالم حقیقتاً موضوع موسیقی اتفاقی خاص است. اینجا از شنیدن موسیقی تا اجرا مبارزه وجود دارد و زنانی که جسورانه در برابر این نظام ایدئولوژیک صدای سازشان را به گوش دیگران می‌رسانند حقیقتاً معنای ناب و منحصر به فردی را به نمایش می‌گذارند و کاری می‌کنند

کارستان. §

تنها صداست که می‌ماند

آن سال‌ها ایرانیان مسلمان کمتر سراغ موسیقی رفتند و تا قرن نوزدهم، بیشتر افرادی که در کار موسیقی دست داشتند، از ایرانیان یهودی بودند. به همین دلیل، تا مدت‌ها، یهودی‌های شیراز از بهترین نوازندگان ایران به شمار می‌رفتند و گفته‌اند آنان بهترین نگهبانان موسیقی کلاسیک و سنتی ایران بودند. (ص ۲۸۰)

این موسیقی، در آن گوشه‌هایش که می‌خواست به شادی و سرخوشی بپردازد، نیز از حیظه بزم و الکی خوشی سطحی فراتر نمی‌رفت. شادی این موسیقی کهنه، عمیق نبود، واقعی نبود. این شادی بیشتر از بزم‌های شبانه شکم سیران برخاسته بود و دقیقاً همین گوشه‌های موسیقی سنتی بود که در محافل طبقات توانگر و فوقانی جامعه، در بین درباریان و هم آخورانشان نیز طرفدار فراوان داشت.

هنر را باید به حیظه ایدئولوژی، جهان‌بینی و نگرش اجتماعی مربوط دانست و از آثار هنری می‌توان به‌عنوان اشکال ایدئولوژیک یاد کرد. هنر، احساسات، تمایلات، داورها و افکار را خلق می‌کند. از نقطه نظر نیازهای اجتماعی به شکل‌گیری جهان‌بینی انسان باری می‌رساند. مردم نیاز دارند که ایده‌ها در شکل هنر نیز به آنان عرضه گردد. در هر جامعه طبقاتی، طبقات تحت ستم، فلسفه و فرهنگ خود را دارند و طبقات حاکم نیز به همچنین. اندیشه‌های حاکم بر هر دوره، همواره عقاید طبقه حاکم بوده است. یعنی اینکه، یک طبقه مشخص برای برقرار ساختن سلطه خود در حیظه ایدئولوژی، فرهنگ، و امثالهم نخست باید قدرت سیاسی را به دست بیاورد و خود را به‌عنوان طبقه حاکم در رأس جامعه قرار دهد. این در مورد تمامی طبقات، صادق است. در دورانی که پیش‌تر تصویر شد نگرش ارتجاعی، ضد زن و کوته نظرانه و شوونیستی طبقه حاکم در قبال موسیقی و زنانی که در این حیظه فعالیت می‌کردند هم از لحاظ فرم و هم محتوا، به وضوح دیده می‌شود. هنر همیشه نقش مهمی در حفظ و تداوم تمامی جوامع و فرهنگ‌ها بازی می‌کند و مهم‌تر از آن نقش مهمی در گسست در جوامع بشری دارد. و گسست از جامعه کهنه و رسیدن به جامعه‌ای نو و سطح بالاتری از تکامل.

اما در دوره معاصر

بعد از انقلاب مشروطه کم‌کم زمزمه‌های آزادی‌خواهی زنان نیز از پستوها آغاز گردید. حالا زنان جسوری پیدا می‌شدند که ترسی از شنیده شدن صدایشان در حضور مردان نداشتند. این نوآوری یا انقلاب که در فرم و قالب می‌توانست و می‌بایست صورت گیرد، به میزان تعیین‌کننده‌ای در گروه انقلاب در افکار و ایده‌ها در نتیجه گرویدن به راه‌های انقلابی و ترقی‌خواهانه در جامعه کهن، و نیز تحت تأثیر جنبش‌های عظیم اجتماعی می‌توانست و می‌تواند پدید آید. انقلاب مشروطه این حقیقت را با شکوفا ساختن موسیقی و ترانه‌سرایی به ظهور رسانده بود. قمر یکی از این زنان بود که در گراند هتل می‌خواند و حجاب از سر برمی‌داشت. او معتقد بود، جسارت آوازخوانی را از پامنبری‌ها آموخته است

دستگاه گرامافون و رادیو پدیده‌هایی بودند که به جذب زنان خواننده کمک زیادی کردند. نسل جدیدی شکل می‌گیرد و زنانی نظیر روح‌انگیز و ملوک ضرابی در رادیو بسیار فعالانه به تولید آثاری می‌پردازند که با حمایت آهنگسازانی مثل تجویدی و صبا همراه است

اما به هر حال، انقلاب و ترقی اجتماعی در عصر امپریالیسم و در جامعه تحت سلطه‌ای نظیر ایران در آن دوره، آثار ادبی و هنری و در این مورد مشخص، آثار موسیقی مختص به خود را می‌طلبید، که آثار دوران مشروطه - چه از لحاظ محتوا، چه فرم - قادر به پر کردن جای آن نبود.

نسل بعدی نسل زنان است که از آموزش‌های آکادمیک و دسترسی به اساتید فن بهره‌مند هستند. مثل دلکش و مرضیه که ثمره جسارت زنان ایرانی هستند. خاطره پروانه و منیره و کیلی دیگر کسانی هستند که آواز به سبک اپرا را در ایران مرسوم می‌سازند. دوره پهلوی موسیقی زنان اوج می‌گیرد. شاهد زنان تحصیل کرده در رشته‌های آواز کلاسیک و کر هستیم.

در حیظه موسیقی پاپ که از دهه سی به بعد به

برای آتنا، شاپرک کوچک

عصیان

نمی دانم این بار چندمی است که در اینجا درباره قربانیان تجاوز نوشته می شود؟ ریحانه، حنانه، ستایش، هانیه، فریناز، دختران هند و افغان و عراقی، پناهجویانی که در مرزها و راهها به آن‌ها تجاوز شد، قربانیان کهریزک و حالا آتنا ۷ ساله.

آتنا پر از شور زندگی بود و حالا تن کوچک و پاره پاره اش در زیر خروارها خاک قرار گرفته است. مرگ او قلب همه را به درد آورد، مردم را خشمگین و غمگین کرد و همه پرسیدند چرا؟ واقعاً چرا؟ خیلی از قربانیان خاموش تجاوز، داغشان تازه شد. کسانی که از سوی اقوام، دوستان یا غریبه‌ها مورد تجاوز یا دستمالی قرار گرفته‌اند ولی از ترس آبرو، برخورد‌های دیگران و طرد شدن سکوت کرده‌اند.

مردم خواستار مجازات برای فرد متجاوز هستند و این امری طبیعی است ولی این نگرانی و سؤال هم‌زمان در ذهن همه می‌گذرد که آیا دیگر اتفاق نخواهد افتاد؟ چگونه در امان بمانیم؟ چگونه از خودمان محافظت کنیم؟ آیا اشد مجازات برای آن فرد، تجاوز را از بین می‌برد؟ راستی چه چیزی باعث می‌شود کسانی بتوانند به دیگران تجاوز کنند؟ همه کسانی که تجاوز می‌کنند آن‌گونه که ترویج می‌کنند اختلال روانی دارند؟ یا مربوط به موارد دیگری در جامعه است؟

جسد آتنا کوچک در روزی پیدا شد که آغاز هفته عفاف و حجاب بود و هم چنین چهارشنبه بود که چند هفته است در این روز، معترضان به بدحجابی در خیابان‌های شهرهای مختلف تجمع می‌کنند. در روزی که اجبار را فریاد می‌زدند و حجاب را مصونیت و بدحجابان را حیوان می‌دانستند، آتنا که توسط یک انسان دزدیده و مورد آزار جنسی قرار گرفته بود و بعد هم به قتل رسیده بود پیدا شد. نمایندگان مذهب، تاجر و عقب‌ماندگی و متجاوزان واقعی به فکر و شعور مردم، واکنششان این بود که به دلیل بدحجابی دیگران و خانواده و ... این بچه قربانی شد! واقعاً بوی تعفن گوشه به گوشه جامعه را پر کرده است. تعفن جهل، خرافه، اجبار و اذهان و افکار بیمار که به شکل سیستماتیک و ایدئولوژیک در جامعه تبلیغ و ترویج می‌شود. باید خودمان را ببوشانیم تا از نگاه و ذهن‌های بیمار در امان باشیم. چون مردها با دیدن بدن زن‌ها تحریک می‌شوند. حجاب برای در امان بودن خودمان است. این اگر جهل و خرافه نیست پس چیست؟ اگر نگاه کالایی و جنسیتی نیست، پس



چیست؟ اگر مردسالاری نیست پس چیست؟ خلاصه کردن زنان به وسیله‌ای برای لذت‌جویی و تحریک جنسی مردان است. همین نگاه و فکر در مغز همه مردان جامعه هست و هر کس به نوعی آن را بروز می‌دهد. با کنترل زنان، با متلک، با حس مالکیت و با تجاوز. حکومتی که در زندان‌هایش به زنان تجاوز می‌کند تا آن‌ها را مغلوب کرده و بشکند و در سیستمی که زنان در مقابل دفاع از خود در برابر متجاوز به دار آویخته می‌شوند، مردم این قدرت و اجازه را پیدا می‌کنند که به زنان دست‌درازی کنند. طبقه و سن و سال و تحصیلات هم ندارد. بنابراین محدودش نکنیم به اینکه به خاطر طلا یا بی‌توجهی خانواده یا این فرد و آن فرد بود. خانه از پای‌بست ویران است. اما ما ساکت نمی‌شویم. شورش و عصیان در برابر حکومتی که این جامعه را برایمان رقم زده کمترین کار است. اگر خونتان از این جنایت به جوش آمده و اگر می‌خواهید که دیگر نه برای دیگران و نه برای خودتان تکرار نشود باید شورش کنید. ما با روسری‌هایمان و مانتوهایمان این سیستم را به صلابه خواهیم کشید. مبارزه خاموش نمی‌کنیم. اجبارهایمان را بر سرشان خرد خواهیم کرد و جامعه‌ای را درست می‌کنیم که دخترانش، کودکان‌هایشان را قهقهه بزنند و آزاد و بی‌پروا آرزوهایشان را متجلی کنند. §

دل نوشته شعله پاکروان مادر ریحانه جباری

ریحانه جباری در آبان ماه سال ۹۳ به جرم دفاع از خود در برابر متجاوزش، اعدام شد
سلام بر همه کسانی که برای احقاق حقوق انسانی، آزادی و نه به اعدام و شکنجه گرد هم جمع شده‌اند. همه ایرانیانی که آمده‌اند تا همبستگی خود را با مردم رنج‌دیده نشان دهند. همراهی با مادرانی که دندان کینه بر جگر می‌فشارند.

نزدیک ده سال گذشت از روزی که دخترم توانست از نبرد با مأمور اطلاعاتی متجاوز و مقابله با آن نرینه وحشی، جان سالم به در برد. پس از آن او بود و شلاق و لگد و انفرادی، او بود و بازجویی و بی‌دادگاه. او بود و سایه طناب دار. او بود و استقامت در مقابل خواسته سیستم قضایی و اطلاعاتی برای نوشتن نامه‌ای که آبروی رفته مأمور هرزه را بازگرداند. او بود و نه گفتن. او بود و رقص بر دار. او رفت و من ماندم. با جگری خون‌چکان، سرگشته و حیران بر ظلمی که آشکارا روا شد بر دخترم. من ماندم و گلوئی که پر بود از فریاد. فریاد بر بیداری که به دخترم روا شد. من ماندم و سفر به خانه‌هایی که چوبه‌های دار ویرانشان کرده بود. خانه‌هایی که همه مردانشان در دو نسل پیایی اعدام شده بودند. حکایت‌ها شنیدم از زنانی که شوهران اعدام شده را در حیاط خانه دفن کرده و بچه‌های خردسالشان را در همان حیاط، بزرگ کرده بودند. از جوانانی که کودکی‌شان دزدیده شد با اعدام پدر یا مادر در قتل‌عام ۶۷. من ماندم و دیدن سفره‌های خالی بازماندگان اعدام. همان‌ها که به جرم اعتیاد با سیم بکسل بردار شدند و روی گردنشان رد خون باقی ماند. من ماندم و دیدن اشک آغشته به خشم مادری که پسرش زیر چرخ‌های ماشین نیروی انتظامی له شد. دیدن پای تاول زده مادری که ۱۷ سال به دنبال رد پای سعید گمشده‌اش

دیده بود. هم‌نشینی با مادری که در غرویی غمگین تنها یک لحظه از غفلت مأموران استفاده کرده و جنازه پسرش را دیده بود. پسری که با شلیک مستقیم به سرش کف خیابان‌های تهران کشته شد. مثل ندا. مثل کیانوش مثل صانع. من ماندم و شنیدن از مردی که ۵۰ عضو فامیلش اعدام شده بودند. مادرانی که ۵ فرزندشان اعدام شده و سنگی بر گوری نداشتند تا بر آن مویه کنند. خاوران قبله دلشان بود. من ماندم و مادری که پسرش در زندان، اعدام خاموش شده بود. حیران و سرگردان از شهری به شهر دیگر می‌رفتم و باز می‌جستم بازماندگان اعدام را. ریان را دیدم که هنوز چهار سالش هم نشده اما پدر و عموهایش اعدام شده‌اند. آخر آن‌ها سنی بودند. رویدا را دیدم که قرار بود تازه به کلاس اول برود، که اعدام پدر، شلاقی شد بر چهره‌اش. هر چه آنان را می‌افتم بیشتر می‌فهمیدم که عدالت گم شده در سرزمینم. سرزمینی که تشنه عدالت و آزادی ست. آتشی که سربدار شدن ریحان به جانم افکنده بود شعله‌ورتر شده و اراده‌ام برای برچیدن بساط اعدام آهنین گشت. اکنون در آستانه دهمین سال نبرد ریحانم می‌دانم که علاوه بر محاکمه و مجازات جلادان و قضاتی که در کشتن دخترم دخیل بوده‌اند، خواهان برقراری عدالت و آزادی‌ام. تا دیگر کسی به خود جرات ندهد ستار را زیر شکنجه بکشد.



اکنون می‌گویم همچنان که ریحان دختر میلیون‌ها مادر شد، من نیز مادر هزاران جان‌باخته‌ام. مادر هفت برادران، مادر اعدامیان کرد و بلوچ، مادر شهرام و مونا. مادر سعید و مصطفی و رضا. قطره‌ای از دریای دادخواهان. تا نفس دارم بر طبل دادخواهی خواهم کوفت. می‌دانم که هزاران دست یاریگر به سویم دراز خواهد شد. دست‌هایی که نمی‌گذارند پرچم دادخواهی به زمین افتد. می‌دانم نه ریحان و نه دیگر اعدامیان باز نخواهند گشت اما ریحان‌ها در آینده لب‌خند خواهند زد. می‌دانم که راهی سخت در پیش دارم اما با همه توان به عهدی که با رعنا یان در خاک خفته بسته‌ام وفا خواهم کرد. اینک این منم مادر هزاران ریحان. قطره‌ای در دریا. فراتر از هر عقیده و گروه، دست‌هایم را به سوی دست‌های یاریگر دراز می‌کنم. کیست یاری‌ام کند؟ §

باز هم تجاوز

آوا آرمان

کودکانی که به دلیل مشکلات حاد اقتصادی خانوادگی مجبورند از سنین بسیار کم وارد بازار کار شوند و معمولاً به‌صورت دست‌فروشان دوره‌گرد در سطح شهر دیده می‌شوند. این کودکان می‌توانند قربانیان بی‌دفاع باشند. نکته‌ی بعد این است که در جریان خبرهای مربوط به آتنا شنیدیم که مردم پارس‌آباد بعد از پیدا شدن جنازه‌ی آتنا با حمله به مغازه‌ی متجاوز، آنجا را آتش زدند و عده‌ای حتی خواستار سنگسار وی شدند. عصبانی شدن و عکس‌العمل نشان دادن مردم در قبال فجایعی مانند این خوب است ولی نبود آگاهی و پیروی از ایده‌های کاملاً نادرست ناموس و غیرت و... پتانسیل مثبت چنین حرکت‌هایی را به ضد خود و خدمت به حفظ وضع موجود، تبدیل می‌کند. در ماجرای مربوط به فریناز در مهاباد هم مردم محلی جمع شدند و هتل محل حادثه را به آتش کشیدند. در آن موقع هم گفتیم که چنین حرکت‌هایی، کور است و راه به جایی نخواهد برد.

در دایره‌ای از خشونت و تبعیض و نابرابری و فساد و... به سر می‌بریم که اخلاق و روابط انسانی کاملاً بر مدار سود و سرمایه می‌چرخد و جان انسان‌ها ارزان‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین قسمت آن است. جامعه‌ای که با بازتولید و تغذیه از فرهنگ و رسوم و سنن مرتجع اسلامی - سرمایه‌داری به‌طور مداوم انسان‌ها را به سمت انحطاط می‌کشاند. قوانین پوسیده‌ی اسلامی بر زندگی (به‌خصوص) زنان و دختران تاخت و تار می‌کند و با پرورش ایده‌ی کالایی و تملک، آن‌ها را به دم‌دستی‌ترین قربانیان تبدیل می‌کند یا با تبلیغ و ترویج سنت صیغه و ازدواج کودکان، قربانی تجاوز شرعی و قانونی می‌کند، طعمه‌ای همیشه در دسترس برای تن‌فروشی و تجاوز و لذت‌جویی. با هیچ آموزشی نمی‌توان اصلاحی در اوضاع سیستم ایجاد کرد. این سیستم خشونت و فریب را تنها با نابودی‌اش می‌توان تغییر داد. باید از خود پرسید چه چیز این سیستم، قابل دفاع است؟ چرا باید زندگی در چنین شرایطی را تحمل کرد؟ چرا باید در این سیستم به آینده‌ای بهتر امیدوار بود؟ §

چند هفته پیش بود که خبر گم شدن آتنا دختر هفت ساله‌ی اهل پارس‌آباد اردبیل منتشر شد. جسد بی‌جان و مورد تجاوز قرار گرفته‌اش بعد از چند هفته التهاب و نگرانی در پارکینگ قاتل پیدا شد. متهم، مغازه‌داری است که پدر آتنا بساط دست‌فروشی‌اش را جلوی مغازه‌ی او پهن می‌کرده است. فردی که گویا در روزهای اول گم شدن آتنا به پدرش دلداری هم می‌داده!

آتنا اولین یا آخرین قربانی این نوع جنایت نیست. ستایش‌ها و آتناها و... قربانی سیستم منحط و خشنی هستند که جان انسان‌ها در آن ارزشی ندارد. ماجرای آتنا را می‌توان از ابعاد گوناگونی دید. مثلاً این‌که پدوفیلی یک پدیده‌ی رایج است. کودکان زیادی همواره به شکل‌های گوناگون مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. این جنایت هم در مورد دخترها صدق می‌کند و هم پسرها. درصد بالایی از متجاوزین، اعضای خانواده یا نزدیکان کودکان هستند و کودک آزاریشان مستمر است. در جامعه‌ی اسلامی ایران نه تنها هیچ آموزشی در این باره به کودکان یا خانواده‌ها داده نمی‌شود بلکه با توجیهاتی مانند آبرو و حیثیت و ناموس و... خانواده‌ها به سکوت دعوت می‌شوند. حتی اگر خانواده‌ای با پذیرفتن عواقب اجتماعی این پدیده بخواهد شکایت کند، هیچ نهاد یا سازمان حمایتی برای قربانیان وجود ندارد. برای نمونه هنوز زمان زیادی از قضایی شدن پرونده‌ی تجاوز جنسی قاری معروف قرآن نمی‌گذرد. با این‌که آن پرونده شاکه خصوصی داشت و افرادی وجود داشتند که مورد تجاوز قرار گرفته بودند اما دادگاه به دلیل کافی نبودن مدارک و شواهد، پرونده را جمع‌وجور کرد.

نکته‌ی بعد این است که هیچ دسته یا گروه خاصی از کودکان از این پدیده در امان نیستند و این اتفاق می‌تواند برای هر کودکی در هر شرایطی اتفاق بیفتد؛ اما کودکان زیادی هستند که به‌طور بالقوه درصد ریسک بالاتری برای قربانی شدن دارند. وجود کودکان کار در جامعه بسیار زیاد است.